

تحلیل تاریخی عملکرد قزلباشان قبل و بعد از تشکیل دولت صفوی

دکتر سید احمد عقیلی استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

ارزیابی کلی از نقش قزلباشان در استقرارنهایی دولت صفوی در قالب سه محور قابل بررسی است: مرحله اول شکل‌گیری ارتباط آنان با طریقت صفوی است؛ مرحله دوم با تداوم و گسترش تعاملاتشان باشیوخ صفوی، ارتباطی سازماندهی شده در راستای اهداف صفویان برقرارنموده و به توسعه و تحکیم آن پرداختند و آخرین مرحله نیز به فعالیت عملی آنان در جهت به قدرت رسانیدن شیوخ صفوی مربوط می‌شود. گروه‌های ترکمنی که بعداً با عنوان قزلباش شناخته می‌شدند همه‌گونه مساعدت و همراهی با تشکیلات صفوی اعمال کردند و باعث شدند تا تشکیلات صفوی با گذر از مراحل مختلف به موفقیت نهایی دست یابد. پس از تشکیل حکومت صفوی قزلباشان به عنوان نخبگان اصلی حکومت با نهاد حاکمیت همکاری خود را ادامه دادند. این تعاملات در ادوار مختلف تاریخ صفویه رویه مختلفی را پشت سر نهاد. درخصوص این تغییر رویه، ضروری است تحولات درون حکومتی صفویه با نگاهی تحلیلی مورد ارزیابی قرار گیرد. این تحولات در دو محور کلی قابل بررسی است: در محور نخست با اشاره به نقش تأثیرگذار قزلباشان در برپایی دولت صفویه، به تحلیل موقعیت برجسته آنان در نهاد حاکمیت پرداخته می‌شود. اما در ادامه روند حکومت، شرایط و اقتضائات زمانی که می‌توان در سه متغیر تأثیرگذار "نیازهای سیاسی-اداری، مناسبات و سیاست خارجی، مسائل مذهبی" به تبیین موضوع پرداخت باعث تغییر جایگاه آنان در نهاد حاکمیت شد. با توجه به این عوامل

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۲۶

E-mail: seyedahmad.aghili@yahoo.com

بود که موقعیت برجسته قزلباشان - چه به صورت محسوس و هدفمند و چه به صورت نامحسوس - از طرف حکومت به عناصر جایگزین انتقال یافته و جایگاه آنان دچار تغییر و تحولاتی گردید. بر این اساس رهیافت پژوهشی مقاله آن است که پس از استقرار حکومت صفویه، نخبگان حکومتی دیگری - علما و نیروی سوم - به حمایت از نهاد حاکمیت پرداختند و نهاد حاکمیت نیز بنا به مقتضات زمانه گرایش به آن عناصر را مصلحت ضروری خویش دانسته و نقش درجه اولی از جانب قزلباشان به آنان محول گردید و قدرت بلامنزاع از قزلباشان سلب شد. ولی با این حال قزلباشان تا آخر حکومت صفوی در ساختار حکومت به عنوان نخبگان فعال حضور داشتند.

واژگان کلیدی: صفویه، قزلباشان، نخبگان حکومتی، علما، تمرکز وعدم تمرکز.

مقدمه

شکل‌گیری هر پدیده سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه تشکیل حکومت‌ها، از یک منظر از دو بُعد خارج نبوده؛ یکی بسترهای عمومی و دیگری شرایط اختصاصی که در نهایت به وقوع و تشکیل آن پدیده منجر می‌شود. در طول تاریخ ایران نیز بدون شک تشکیل حکومت‌های مختلف - به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی - از این دو روال مشخص خارج نبوده است. اولین مورد مربوط به "عوامل و شرایط عمومی" که در آستانه تشکیل هر حکومتی، زمینه‌ها یا تاسیس آن مهیا می‌شد. دسته دوم که مهم‌تر به نظر می‌رسد مربوط به پیدایی و کارکرد عوامل و عناصر خاصی که با نقش‌آفرینی در آن مقطع، علت اصلی تشکیل حکومت محسوب می‌شد. در مجموع تلفیق و برآیند این عوامل و زمینه‌ها بود که به تشکیل و استقرار حکومت منتهی می‌شد. تشکیل دولت صفوی در قرن دهم هجری نیز از این امر مستثنی نبوده است. مجموع عوامل و شرایط مختلف، باعث گردید تا این دولت مهم و تأثیرگذار در قرن دهم هجری تأسیس شود.

هدف اصلی پژوهش حاضر تبیین عملکرد "عامل و عنصر خاصی" است که در تشکیل دولت صفوی و تداوم آن سهم تعیین‌کننده‌ای داشت. در محور نخستین مقاله با تبیین سه محور از آغاز طریقت تا تشکیل دولت، به نوع رابطه و تعامل گروه‌های قزلباش و شیوخ صفوی می‌پردازیم: آغاز و شکل‌گیری روابط، تداوم و تکوین رابطه و اقدامات عملی. در این مرحله قزلباش‌ها نقش مثبت و مؤثر در استقرار حکومت صفوی داشتند.

از موضوعات مهم در ارتباط با حاکمیت‌های سیاسی - تقریباً تمامی آنها به نوعی با آن روبه‌رو بوده‌اند - نوع و نحوه روابطی است که حکومت‌ها بعد از تأسیس، با عناصر تشکیل دهنده حکومت

داشته‌اند. معمولاً با توجه به شرایطی که بعد از استقرار دولت رقم می‌خورد همان فضای قبل از تشکیل حکومت ادامه نمی‌یافت؛ بلکه سیر مناسبات و نحوه تعاملات شکل دیگری پیدا می‌کرد. حکومت صفوی نیز مستثنی از این قاعده عمومی نبوده است و جریان داشتن چنین امری، منشأ بسیاری از تحولات صفویه گردید.

نوع مناسبات و نحوه تعامل این نیرو با دولت صفوی قبل از تشکیل دولت و بعد از آن می‌بایست به دقت مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. قزلباشان در تشکیل حکومت و استقرار دولت عملکرد تعیین‌کننده‌ای داشته و به عنوان هواداران اصلی دولت مطرح بودند؛ ولی در دوران حکومت صفوی به تدریج جایگاه و موقعیت آنان تطور و فراز و نشیب زیادی را پیمود. آنان به نخبگان اصلی ساختار حکومت به طور بالقوه در لایه‌های مختلف حکومتی حضور داشتند. در این دوره آنان با موقعیت برجسته‌ای که پیدا کرده بودند به "مداخله و ماجراجویی" در حوزه‌های مختلف پرداختند. اوج مداخلات آنان در مسئله جانشینی شاه، عزل و نصب‌ها و تعرض به خاندان شاهی ادامه یافت. این موضوع به "واکنش سلبی و دفعی" حکومت-البته به طور موقتی- در جهت کاستن از جایگاه آنان منتهی شد. اما در مرحله دوم (از دوره شاه عباس به بعد) جایگاه قزلباشان بنا به شرایط و اقتضات زمانی دچار تحول گردید؛ زمینه‌های این تحولها در سه متغیر تأثیرگذار نیازهای سیاسی-اداری، سیاست و مناسبات خارجی و مسائل مذهبی می‌توان مورد بررسی و تحلیل قرار داد. هر سه متغیر بر مبنای اصل تحول ساختار سیاسی-اداری حاکمیت صفوی از دوره شاه عباس اول قابل تبیین و توضیح است. به این صورت که شاه‌عباس با اصلاحاتی که انجام داد، ساختار حکومت را از یک ساختار نامتمرکز قبیله‌ای (قزلباشی) وارد یک ساختار متمرکز نمود. وقتی این تحول در دوره شاه‌عباس انجام گردید، ساختاری به وجود آمد که در آن همه نیروها به یک میزان دارای قدرت و نفوذ هستند. نهاد علما در جایگاه اصلی خود، دیوانیان در جایگاه خود، نظامیان (اعم از قزلباش و سایر عناصر) هم سر جای خود بودند. بر مبنای این تحول، قزلباشان در هرم قدرت، حضور عناصر دیگر را در کنار خود به ناچار پذیرفتند.

به نظر می‌رسد در این تحول جایگاه قزلباشان در دوره دوم می‌بایست به وضع جاری حکومت، شرایط و نیازهای جدید حکومتی اشاره کرد که موجب گردید ساختار حکومتی جهت تثبیت جایگاه خویش به عناصر حمایتی دیگری نیز تمایل نشان دهد. هرچند که این امر به معنای حذف قزلباشان از ساختار حکومت نبود. تصور نادرستی که غالباً در تحقیقات و پژوهش‌های اخیر نیز به آن صحنه گذاشته می‌شود، نظریه‌ای که مورد تردید و اختلاف نظر فراوان است و در محور آخر این پژوهش با استناد به منابع اصلی به تبیین و ارائه نگاهی دیگر در خصوص جایگاه قزلباشان پرداخته می‌شود.

اول-تحلیل عملکرد قزلباش‌ها از آغاز تا استقرار حکومت صفوی:

مرحله نخست: آغاز و شکل‌گیری روابط

در این مرحله گروه‌های مختلف ترکمن با شیخ صفی‌الدین، از طریق خانقاه اردبیل ارتباط پیدا کرده و در جریان آموزه‌های ارشادی و تبلیغی آنان قرار گرفتند. کیفیت ونحوه ارتباط قزلباشان باشیخ قابل بررسی وتأمّل بیشتری است:

پس از هجوم مغول، ارتباط با خانقاه‌ها رونق گرفته و با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی که بر فضای عمومی کشور حاکم بود، گرایش به خانقاه‌ها زیاد شده بود. رویکرد عمومی به خانقاه‌ها وجاذبه معنوی شیخ صفی‌الدین باعث گردید تا پایگاه معنوی شیخ صفی‌الدین به تدریج گسترش یابد. ابن بزاز می‌گوید که وقتی "صلاحیت و عبادت" مذهبی شیخ صفی‌الدین انتشار یافت، مردم اکابر و اصاغر به شیخ تبرک قرب می‌نمودند (ابن بزاز، ۱۳۷۶ش: ۱۰۱). یکی از مهم‌ترین گروه‌هایی که از طریق حضور درخانقاه با شیخ صفی‌الدین ارتباط داشتند، شماری از قبایل ترکمن ساکن در آسیای صغیر بودند که از زمان شیخ زاهد به خانقاه وی آمدوشد داشته و با جانشینی شیخ صفی‌الدین، به تدریج به خدمت وی درآمدند. آنها عمدتاً گله‌داران ساکن در آناتولی و از نسل ایلات ترکمنی بودند که در گروه‌های کوچک و بزرگ و احياناً در اتحادیه‌های ایلی به صورت کوچ‌نشینان دامدار در آسیای صغیر، ارمنستان، ماوراء قفقاز و سوریه زندگی می‌کردند. آنها به تدریج به هواخواهی از خانقاه اردبیل درآمدند و طریقت صفوی در بین این دسته‌ها و قبایل ترکمن نفوذ زیادی یافت (مزاوی، ۱۳۶۳ش: ۱۳۳). به گونه‌ای که به تعبیر مؤلف "تاریخ جهان‌آرا" جمهور ترکان حلقه ارادت در گوش کشیدند (غفاری کاشانی، ۱۳۴۲ش: ۲۶).

دو عامل زمینه‌ساز نزدیکی و تماس قزلباش‌ها با خانقاه‌ها و به خصوص خانقاه شیخ صفی‌الدین شد: عامل نخست شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان ایران بود که زمینه حضور بیشتر گروه‌های مختلف را فراهم ساخت. از هم پاشیدگی اجتماعی، تجزیه سیاسی و پراکندگی کانون‌های قدرت، رکود اقتصادی و به هم ریختگی بنیه‌های مالی، جامعه ایرانی را در وضع نابسامان و شرایط اسفباری قرار داده بود (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۳۹۴-۴۰۶). شرایط موجود که از آن به بدترین دوره‌های حیات تاریخی جامعه ایران یاد شده است، زمینه را برای گرایش به دنیاگریزی و تمایلات صوفیانه تقویت می‌کرد. در چنین شرایطی طبیعی بود که منزلت کرامت‌های صوفیانه که در آن ایام جنبه عملی به خود گرفته و عامه را مجذوب خودنموده بود اهمیت بیشتری یابد (کامل الشیبی، ۱۳۵۹ش: ۲۹۲-۲۹۴). آنان توانسته

بودند با تجمعات و نمازهای جماعت، دل مردم کوچه و بازار را با تلقین نزدیکی به خداوند در نهایت شوق و جذب به برابند (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۱۱۲). در هر صورت، اوضاع به گونه‌ای بود که گفته می‌شود فوج فوج از ترک و تازی به درگاه خلایق پناهش شتافته دست ااثابت و استغفار ذیل آن عالی مقدار می‌زدند (غفاری کاشانی، ۱۳۴۲ ش: ۲۶ و خواندمیر، ۱۳۵۳ ش: ۴: ۴۱۷). با توجه به این شرایط بود که انبوه زیادی از مردم در مانده و می‌بوس جهت التیام دردهای خود به خانقاه‌ها رو آوردند. به ویژه خانقاه شیخ صفی که یکی از خانقاه‌های بزرگ در شمال غربی ایران شده بود (سرور، ۱۳۷۴ ش: ۸) و برای مردم به دارالشفای خوش فضا تعبیر می‌شد (حسینی جنابادی، ۱۳۷۸: ۱۰۰). شیخ صفی آگاهانه یا ناآگاهانه از این شرایط در جهت افزایش نفوذ و اعتبار اجتماعی خود بهره جست.

عامل دوم این بود که گروه‌های مختلف ترکمن که در بین‌آنها معدودی از سران اشرافیت ترکمن نیز وجود داشت، گروه‌های سرگردانی بودند که در جریان روی کار آمدن عثمانی‌ها و همچنین در پیدایش حکومت‌های متعدد کوچکی که پس از حمله مغول در آناتولی پدید آمد، پایگاه خود را از دست داده و ناچار بودند به دنبال فرصت و امکانات سیاسی و نظامی جدیدی برآیند. اساساً گرایش آنان به مناطق شرقی قلمرو عثمانی - غرب ایران - را تا اندازه زیادی می‌توان در راستای پاسخ‌گویی به اغراض سیاسی و نظامی آنان دانست. این موضوع را بعداً در نوع رویه‌ای که در ارتباط با مسائل سیاسی و نظامی در پیش گرفتند باید مورد نظر داشت. از این رو برآیند این عوامل که پس از حمله مغول ابعاد آن گسترش بیشتری یافت ظهور فعالیت‌های صوفیانه بوده و به صورت مشخص طریقت صفوی را نیز در همین چارچوب باید ارزیابی کرد.

طریقت صفویدر اردبیل در بین ترکمانانی که عمدتاً در ایران، عراق و آناتولی در حرکت بودند نفوذ و تأثیر فراوانی بجای گذاشت و بیشترین دسته‌هایی که به طریقت اردبیل پیوسته و ارتباط عمیقی برقرار کردند همین گروه‌ها بودند. آنان به مریدان پرشوری و جان برکفی تبدیل شدند که شیوخ صفوی را به عنوان مرشد خود و با عنوان "پدر معنوی" پذیرفته بودند. آنان رفته‌رفته به صورت نیروی اصلی شیوخ صفوی درآمدند و روز به روز بر تعداد آنان افزوده می‌شد: «نوبتی در قریه داور به زاویه پیر محمد داوری در یک روز قریب بیست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند...» در موردی دیگر در مدت سه ماه «از راه پرنیق، سیزده هزار نفر از طالبان به زاویه وی آمدند» (ابن بزاز، ۱۳۷۶ ش: ۴۴۳؛ پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۴ ش: ۳۸) ارتباط این گروه‌ها به تدریج هم عمق بیشتری پیدا کرد و هم دامنه وسیع‌تری می‌یافت که بر اعتبار معنوی و موقعیت اجتماعی شیوخ صفوی می‌افزود.

گروه‌های گسترده قبایل ترکمن که در خانقاه اردبیل حضور می‌یافتند زمینه کاملاً مناسب و مساعدت‌بلیغ و انتقال آموزه‌های دینی و اعتقادیدر آنان وجود داشت. جمعیت زیادی از این گروه‌ها درک عمیق و شناخت واقعی از مسائل مذهبی و دینی نداشتند و پیشینه مستحکمی از معارف اصیل دینی در آنان وجود نداشت. برخی از آنان به صورت خانه به دوش و فاقد سازمان‌بندی منظم در مناطق مختلف در رفت و آمد بودند. آنان گرچه اسلام را پذیرفته و مسلمان بودند؛ ولی در جریان فهم حتی نسبی از مباحث و مسائل مذهبی نبودند. اسلاف آنان، اوغوزها، حتی قبل از آنکه مهاجرتشان را در قرن دهم میلادی از آسیای میانه به سوی غرب‌آغاز کنند، اسلام را پذیرفته بودند؛ ولی ظاهراً اعتقادشان به دین جدید چندان عمیق نبوده است. بسیاری از آنان هنوز از مذهب شمنی پدرانشان دست نکشیده بودند و آنرا با پوشش نازکی از اسلام مستور می‌کردند (Cook, 1972: 84-87).

از این رو وجود چنین بستری فرصت و امکانی را فراهم می‌کرد تا در جهت مشخص عقیدتی شکل داده شوند. امری که به نظر می‌آید بعداً توسط خانقاه اردبیل به صورت کامل مورد استفاده قرار گرفت و آنان موفق گردیدند این طیف گسترده و خیل عظیم از مریدان را متناسب با معارف و نوع آموزه‌های خود جهت دهند که به تعبیر هینس کورکورانه از آنان تبعیت می‌کردند (هینس، ۱۳۶۲ش: ۹). در راستای اجرا و انجام چنین امری بود که آغاز روابط، بر مبنای "رابطه مراد و مریدی" شکل گرفت. نوعی رابطه عمیق عاطفی، عقیدتی و روحانی برقرار شد که در استحکام و تحکیم روابط متقابل دوطرف مؤثر واقع گردید. بر همین مبنای بود که این افراد در راه طریقت و نهضت صفوی حاضر به هرگونه همکاری و حتی فدا کردن جان خود بودند.

مرحله دوم: تداوم و تکوین روابط

پس از اینکه روابط با شکل و شمایل خاصی آغاز شد، مرحله دوم تداوم و تکوین آن بر همان مشی و مبنایی که ارتباط شروع شده بود، تداوم پیدا کرد. منابع از گرایش و الحاق هزاران نفر به ویژه از مناطق آسیای صغیر به طریقت اردبیل ذکر کرده اند به مدد کمک‌ها و مساعدت افراد و اعضای گروه های ترکمن، حوزه‌های ارضی گسترده‌تری به دامنه نفوذ معنوی صفویان اضافه می‌شد. در این مرحله آنان نه تنها ارتباط خود را باشیوخ طریقت قطع یا محدود نکردند؛ بلکه با شور بیشتری در اردبیل و آن جایی که شیخ بود، حضور می‌یافتند. این مرحله را باید "دوره گذار و عصر انتقال از طریقت به نهضت" بنامیم.

از اقدامات مهمی که از طرف گروه‌های متعدد ترکمن نسبت به شیوخ صفوی صورت گرفت و در تداوم و تکوین روابط نقش داشت ارائه کمک‌های مالی و حمایت‌های مادی بود که از جانب قزلباش‌ها صورت پذیرفت. به طرق گوناگون کمک‌های مالی به خانقاه اردبیل صورت می‌گرفت و مریدان فراوانی از آناتولی با هدایا و نزورات زیادی به زیارت مرشد خود می‌رفتند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۰). از قلمرو عثمانی نیز هر سال کیسه‌هایی مالا مال از پول و هدایا به اردبیل ارسال می‌شد که انجام این اقدامات تأمینی باعث شد تا خانقاه اردبیل توانمندی مادی بسیار بالایی کسب کرده و فعالیت و برنامه طریقت صفوی با این حمایت‌ها محکم‌تر و با ثبات بیشتری حرکت خود را ادامه دهد. علاوه بر کمک‌های نقدی و مستقیمی که صورت می‌گرفت موقوفه‌هایی نیز به خانقاه اردبیل انجام می‌شد که این امر به ویژه در بین گروه‌های مردمی در ریشه‌دار ساختن جایگاه خانقاه و طریقت صفوی نقش داشت.

از اقدامات مهم دیگری که توسط گروه‌های ترکمن در خدمت به طریقت صفوی صورت گرفت، انجام "فعالیت‌های تبلیغی و عقیدتی در راستای آموزه‌های طریقت اردبیل" بود. این اقدام نقش مؤثری در توسعه و تحکیم نفوذ عقیدتی و معنوی نهضت صفوی داشت. تعدادی از قزلباشان که با نام و عنوان "خلفا" شناخته می‌شدند با جدّ و جهد به تبلیغ طریقت صفوی پرداختند (خنجی، ۱۳۸۰: ۵۴-۶۷). آنان در مناطق گوناگون و در بین ساکنین مناطق مختلف ایران و آسیای صغیر به تبلیغ آموزه‌های نهضت صفوی مشغول بودند. این اقدام باعث شد تا بر دامنه‌های هواداران طریقت صفوی افزوده شده و شمار وسیعی از حامیان صفوی را پوشش دهد. تا قبل از جنید، خلفایی که به مناطق اعزام می‌شدند بیشتر جنبه تبلیغی داشتند؛ ولی از زمان جنید، مریدانی که به مناطق مختلف اعزام می‌شدند در تلاش بودند تا پیروان تازه‌ای جهت حرکت فراهم آورند (هینس، ۱۳۶۲ ش: ۳۸-۳۹). این افراد بعداً در دوران نخست دولت صفوی از شهرت و احترام فراوانی برخوردار گردیدند (همان: ۹). مریدان وی به تعبیر امیرچوپان از آب آمویه (جیحون) تا حدود مصر و از سواحل هرمز تا باب الابواب حضور داشتند (ابن بزاز، ۱۳۷۶ ش: ۵۰۱).

از تأثیرات مهم تشکیلات صفوی که با همت و حمایت گروه‌های مختلف ترکمن گسترش یافته بود شکل‌گیری مناسبات ویژه با حکومت‌ها و زمامداران منطقه بود. حاصل مجموع اقدامات در این مرحله کسب وجاهت و اعتبار سیاسی شیوخ صفوی در نزد امراء، زمامداران و مقامات حکومتی محلی و فرامحلی بود. بیشتر حکام مناطق محلی و فرامحلی به هر طریقی سعی می‌کردند جانب شیوخ صفوی را نگه دارند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر ایلخان مغول با شیخ صفی‌الدین مکاتبه داشته و به پسرش امیراحمد - که در آن روزگار حکمران اردبیل بوده - اکیداً توصیه می‌کرد که با شیخ رفتاری توأم

با کمال و ادب داشته باشد (هینس، ۱۳۶۲ ش: ۳). الجایتو خان مغول و بعداً ابوسعید آخرین ایلخان مغول در ایران هر یک به شیخ صفی توجه کاملی داشتند. چنانچه الجایتو وی را به مجلس جشن دعوت کرد (هینس، ۱۳۶۲ ش: ۳) و ابوسعید نیز شخصاً به زاویه شیخ می‌رفت و به زانوی ادب و ارادت می‌نشست (ابن بزاز، ۱۳۷۶: ۲۹۷). جایگاه شیخ صدرالدین نیز به گونه‌ای بود که اطاعت و احترام حکام مغولی را برانگیخته بود (واله اصفهانی، ۱۳۷۲ ش: ۴۱-۴۲). ملک اشرف چوپانی که پس از مرگ برادرش شیخ حسن چوپانی به پادشاهی رسیده بود نسبت به شیخ صدرالدین اظهار ارادت می‌کرد. گرچه بعد از مدتی از قدرت و نفوذ شیخ به هراس افتاد و به اغوای حاسدان تصمیم به کشتن او گرفت. خواجه علی نیز مورد توجه امیر تیمور بوده و در ارتباط ملاقات و رابطه این دو داستان‌ها و مباحثی وجود دارد (پیرزاده زاهدی: ۴۵) که مبین جایگاه و جاهت وی می‌باشد.

به این لحاظ، اگرچه بخشی از ارتباط آرام و مسالمت‌جویانه خاندان حکومت‌گر با شیوخ صفوی، مربوط به اعتبار معنوی شیوخ صفوی بوده ولی آنچه که به‌طور حتم باعث کسب موقعیت اجتماعی و سیاسی آنان شده بود، پیوند یافتن خانقاه با خیل عظیمی از مریدان پرشوری که در مناطق مختلف آسیای صغیر گسترده بودند و این امر نمی‌توانست از دید حکام وقت پنهان بماند، از این جهت نگرش خاصی به طریقت اردبیل داشتند.

مرحله سوم: رویکردهای عملی

در این مرحله گروه‌های ترکمن عملاً در جهت حمایت از نهضت اقدام کردند و از مریدانی عرفان‌پیشه به سپاهیان جنگجو تبدیل شدند (هینس، ۱۳۶۲ ش: ۷) و اردبیل به صورت لشکرگاه عظیمی از مریدان درآمد (روملو ۱۳۵۷، ج ۱: ۴۱۷) گروه‌های ترکمن با رویکرد عملیاتی که در پیش گرفتند نهضت را در جهت کسب قدرت پشتیبانی کرده و نهایتاً موفق به تشکیل دولت شدند. لذا در این مرحله، طریقت به "نهضتی سیاسی، اجتماعی و نظامی" تبدیل شد که به سمت تشکیل دولت گام برمی‌داشت.

یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث شد تا شیوخ صفوی از سجاده‌ارشد و کنج خانقاه‌ها بیرون آمده و از نقش اولیه مرشدی طریقت کم‌کم فاصله گرفته و در عرصه سیاسی و اجتماعی وارد شوند، اقدامات هواداران پرشور ترکمن بود. اقدامات قبایل ترکمن که در زمینه‌سازی و تسهیل حضور شیوخ صفوی تعیین کننده بود؛ در این مرحله نیز، که دوره حضور آنان در میادین سیاسی و نظامی بود، همچنان ادامه یافت. این آخرین مرحله‌ای بود که پیش از تشکیل دولت، گروه‌های قزلباش، عملاً و با مشی سیاسی و

نظامی جهت یاری رساندن به شیوخ صفوی وارد میدان شدند. همین حمایت‌های آنان بود که به موفقیت نهایی نهضت صفوی و گذر از بحران‌های دشوار و سرانجام تشکیل دولت منتهی شد (سومر، ۱۳۷۱ش: ۳۱). چنان که جنید، به‌عنوان صوفی غالی، باورهای صوفیانه و استعداد مریدان در پذیرش الوهیت مشایخ را نه تنها دستاویزی در کسب برترین جایگاه معنوی در آناتولی قرار داد که با مشروعیت به فرهنگ ترکمانان، عهده‌دار نقشی معتبر در پی‌ریزی زیرساخت‌های حکومت آتی صفوی گردید (Babayan, 1994:136). موضوعی که بدون لحاظ آن شکل‌گیری و تحکیم مبانی قدرت صفوی در عصر شاه اسماعیل امکان‌پذیر نمی‌نمود (سومر، همان: ۲۴۰-۲۴۱؛ رویمر، ۱۳۸۵: ۲۷۳). برای این اساس، از زمان جنید تا شاه اسماعیل و تشکیل رسمی دولت صفوی، مرحله اتخاذ رویکردهای سیاسی و نظامی بود.

رویکرد جدید شیخ جنید - ورود عملی به حوزه‌های سیاسی و نظامی و رهبری مریدانش برای فتح و غزا - باعث شد تا زمامداران منطقه علیه آنان اقدام کنند. در همین اوضاع قزلباشان نیز نه تنها پشت وی را خالی نکردند؛ بلکه بر تعداد هواداران وی افزوده شده بود.

یکی از دلایل اصلی این تغییر رویکرد از وجه معنوی و عرفانی به حرکت‌های سیاسی و عملیات‌های نظامی، مریدان پرشور و حامیان جانباز ترکمن شیوخ صفوی بودند که با همراهی کامل و همه‌جانبه و اطاعت بی‌چون و چرا این ذهنیت و پشت گرمی را در شیوخ صفوی پدید آورده بودند که می‌توانند با حمایت این مریدان در کسب قدرت سیاسی اقدام کنند. در این بین همگونی باورهای شمن‌پرستی با ساختار قبایلی آناتولی و تطبیق اسلام با پذیرش هر نوع مرام بدعت‌آمیز زمینه مستعدی به شیوخ صفوی مدعی شیعی داد تا بر پایه مهدویت، تبلیغ افکار غالیانه را به عاملی در گردآوری صحراگردان ارتقا بخشند (سومر، ۱۳۷۱: ۲۴۰-۲۴۱؛ Mitchell, 2009: 30). چنین رویکردی در تاریخ اسلام و ایران تا قبل از این دوران مکرر اتفاق افتاده بود (Bonner, 2006: 26-37). اگر این همبستگی، رابطه عمیق و پشتوانه عملی نبود آیا تصور اتخاذ چنین رویکردی از جانب شیوخ صفوی ممکن بود؟

بعد از مرگ جنید و حیدر بار دیگر شاهد اقدامات تعیین‌کننده قزلباش‌ها هستیم. بار دیگر خدمات آنان در پشتیبانی از شیوخ صفوی، نهضت را از شرایط بحرانی نجات داده و حتی باعث شد تا به "تشکیل دولت" بیانجامد.

قزلباشان از فرزندان حیدر، از مرگ وی تا حضور در لاهیجان، حمایت کردند. سابقه باور به الوهیت شیخ حیدر در آناتولی - که گویا ریشه در آشنایی آنها با عقاید حلول و تناسخ مانویت و بودیسم به

هنگام سکونت در ماوراءالنهر داشت (باشار اجاق، ۱۳۸۵: ۱۷۹)؛ زمینه مناسبی برای اسماعیل فراهم آورد تا دعوی نجات بخشی خود را در چارچوب باور مریدان به انتقال الوهیت پدر به فرزند به پیش برد. بر این اساس بعد از حضور اسماعیل در لاهیجان قزلباشان بار دیگر در آن شرایط دشوار وی را تنها نگذاشتند؛ بلکه با هدایا و نذورات به زیارت مرشد خود می رفتند. مؤلف روضه الصفویه از مردم بی‌شماری صحبت می‌کند که در ایام اختفای اسماعیل در لاهیجان از اطراف و اکناف به حضورش رسیده و قول همکاری و مساعدت به او در اهدافش می‌دادند (حسینی جنابادی: ۲۸).

دوم- تحلیل عملکرد قزلباش‌ها پس از تشکیل حکومت صفوی

مرحله اول: تحکیم نفوذ و گسترش سیطره

آنچه که مسلم است موفقیت نهضت صفویان در مراحل مختلف و نهایتاً تشکیل دولت با حمایت همه‌جانبه نیروهای قزلباش و اهل اختصاص همراه بوده که پشتیبانان اصلی اسماعیل اول در تشکیل دولت و تکمیل کننده موفقیت‌آمیز فرآیند انقلاب گردیدند. اهل اختصاص در فاصله ۸۹۹-۹۰۵ ق/۱۴۹۹-۱۴۹۴ م، حفظ جان مقتدا و روحیه انقلابی ترکمانان را چنان هم‌طرز باورهای افراطی خود درباره شاه اسماعیل قرار دادند (سفرنامه‌های ونیزیان، ۱۳۴۹: ۳۰۸) که پیوند او به برخی از آداب شمنیزم را می‌توان از تأثیرات چنین تعالیمی دانست (Aubin, 1970: 239).

با استقرار دولت، شاه اسماعیل با مدعیان مختلف داخلی و تهاجم نیروهای خارجی مواجه بود، شرایط عمومی مملکت در جنبه‌های مختلف اوضاع مطلوبی نداشت، وضع ناپایدار و به هم‌ریخته‌ای که از دهه‌هاوسده‌های قبل وجود داشت (سیوری، ۱۳۸۰: ۲۱-۴۷) و اثرات آن همچنان در جامعه جاری بود، کارشاه اسماعیل را بیش از پیش دشواری نمود. در چنین وضعیتی، وی با پشتیبانی اصلی‌ترین حامیان خود- قزلباشان- (جهانگشای خاقان، ۱۴۰۶ ق: ۵۳) دور سختی از جنگ و نبرد را در داخل شروع کرد. از این روش شاه اسماعیل با قدرت جنگی و نظامی که از حمایت عنصر قزلباش به دست آورده بود (خواندمیر، ج ۴: ۴۸۵-۴۹۰، عالم آرای صفوی: ۱۰۸-۱۲۴) موفق گردید در سال‌های نخست پادشاهی‌اش این حرکت‌ها را یکی پس از دیگری خاموش کند. گرچه شاه اسماعیل شخصاً فردی جنگجو بوده و به لحاظ نظامی از توانمندی بالایی برخوردار بود (خواندمیر، ج ۴: ۵۴۷، قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۵۴، سرور، ۱۳۷۴: ۱۲۴)؛ ولی پشتیبانی نیروهای قزلباش به لحاظ کمی و کیفی و سرسپردگی آنان به شاه اسماعیل (سیوری، ۱۳۸۰: ۷۱ و ۷۳) از اصلی‌ترین عوامل در فرونشاندن این تحرکات بود. بدین ترتیب

قزلباشان در حکم شالودهٔ جامعه‌ای رو به تکوین «شیخزاده‌ای مقدس (را) به پادشاهی نیرومند مبدل» کردند (کمپفر، ۱۳۶۰: ۲۴). بر مبنای این سخن خطا خواهد بود که تصور شود قزلباشان در دوران پس از تثبیت حکومت این تفکر را به رهبر خویش از دست دادند.

علاوه بر درگیری‌های داخلی، وضع دولت صفوی در ابتدای امر در مرزها نیز شرایط مطلوبی نداشت. دو دولت عثمانی و ازبکان به ترتیب در مجاورت غربی و شرقی صفویان ناامنی‌هایی ایجاد کرده و به دستبردهایی در درون خاک ایران مبادرت ورزیده بودند. به تعبیر محمدتقی‌بهار در غرب و شرق ایران دو لانه زنبور قرار داشت که چشم به قلمرو ایران دوخته بودند (بهار: ۲۴۵-۲۵۰). حکومت تازه تأسیس صفوی به مساعدت قزلباشان توانست تقریباً تمامی خطرات داخلی و تهاجمات خارجی را که احتمال داشت موجودیت دولت نوپای صفوی را به خطر اندازد با موفقیت نسبی و قابل قبولی مدیریت نماید. آنان به عنوان بدنه اصلی نیروی جنگی صفوی با اطاعت مثال زدنی از شاهان صفوی در دوره اول (جهانگشای خاقان، ۱۴۰۶ق: ۵۳-۶۸) باعث شدند که حکومت صفویان به اجرای کامل برنامه‌های خود موفق شود. لذا به تدریج "حضور، نفوذ و سیطره" آنان در لایه‌های حکومتی در حال شکل‌گیری و گسترش بود.

در این مرحله شاهد اسکان و اقامت بیش از پیش گروه‌ها و قبایل قزلباش در نواحی مختلف کشور از سوی آنان هستیم (سومر: ۲۴۵). البته روند مهاجرت آنان قبل از تشکیل حکومت صفوی در چند مرحله انجام شده بود: یکبار از زمانی که قزلباشان در قالب گروه‌های پراکنده با طریقت اردبیل ارتباط پیدا کرده و به طرق مختلف با اردبیل و شیوخ صفوی در ارتباط بودند و سکونت‌گاه بیشتر آنان در نقاطی غیر از اردبیل و آذربایجان بود (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۳۱-۳۲). بار دوم در زمان تبدیل طریقت صفوی به نهضت؛ گروه‌ها و قبایل بیشتری جهت سکونت به کانون استقرار دولت صفوی اقدام کردند (همان: ۳۸). تا اینکه با تشکیل حکومت صفویه و استقرار دولت، حضور جدی‌تر و محکم‌تر آنان ضرورت پیدا کرد. با توجه به شرایط دولت و تهدیداتی که وجود داشت نیاز به حضور پیوسته و سازمانی نیروهای قزلباش - نه پراکنده و مقطعی - به عنوان اصلی‌ترین گروه پشتیبانی‌کننده صفویان، لازم و ضروری بود. لذا در این مقطع گروه‌های متعدد قزلباش با ایل و تبار خود به مناطق داخلی ایران مهاجرت کرده و نواحی گوناگون سکونت یافتند (سومر: ۶۸). نظیر روملوا که ساکن عثمانی - منطقه سیواس، آماسیه و توقات - بودند و حسینقلی خان وقتی که مقام خلیفه الخلفایی را به دست آورد با ده هزار صوفی به ایران آمده و در قزوین ساکن شدند (همان: ۳۴).

نکته دیگر مربوط به کسب مقامات و مناصب حکومتی است که در رده‌های گوناگون واگذار گردید، به ویژه این واگذاری‌ها در دو حوزه مناصب ایالتی و نظامی بود. بر مبنای تعریف و کارکرد قدرت در تأسیس سلسله، اختلاط در مناصب حکومتی به حدی وسیع بود که مذهب، سیاست و ارتش بخش‌های کاملاً مجزا نبودند و مناصبی چون امیرالامراء، قورچی‌باشی و وزیر عمدتاً به موقعیت‌های اجتماعی بستگی داشت (Newman, 75). از آنجا که وفاداری و اعتماد به مرشد کامل شرط ضروری ارتقاء بود؛ لذا قزلباشان حق انحصاری در حکومت بر ایالات و ارتش را به دست آوردند (Savory, 1964: 115; Babayan: 139).

در تکمیل و تصحیح مطلب فوق تذکر دونکته ضرورت دارد: اول آنکه این اقدام شاهان صفوی، مهم‌ترین عامل در پیشبرد سیاست‌های سلاطین صفوی تا اصلاحات زمانه شاه عباس اول بود. درست است که ایالت‌ها بین قبایل قزلباش مثل استاجلوه‌ها، افشارها، شاملوها، تکلوها، قرمانلوه‌ها توزیع می‌شد. اما این طوایف قزلباش ضمن اینکه به حکومت مرکزی وفادار بودند به لحاظ اقتصادی و سیاسی نوعی استقلال متکی بر نیرو و توان آن ایالت را در خود داشتند و همین ساختار بود که حتی با وجود شاهان ضعیفی چون شاه محمد خدابنده یا شاه کودکی مثل طهماسب، در دهه اول سلطنتش صفویان می‌توانستند در مقابل عثمانی به شیوه‌ها و تاکتیک‌های خاص با اقتدار تمام کیان دولت صفویه را حفظ نمایند. نکته دوم در تحلیل عملکرد قزلباشان در این دوره، آن است که اگرچه شاه اسماعیل پس از جلوس به تخت سلطنت بلافاصله زینل خان شاملو را والی استرآباد، الیاس بیگ از قبیله ذوالقدر را والی ایالت فارس، احمد سلطان صفوی اوغلی از قبیله استاجلو را والی کرمان و دیوسلطان روملو را به مقام امیرالامرای گماشت (روملو، ۱۳۵۷، ج ۲: ۲۴۶ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۸۳)؛ ولی این امر ضرورتی انکارناپذیر بود. زیرا امرا و بزرگان قزلباش در تشکیل حکومت مهم‌ترین نقش را داشتند. آنان به عنوان عنصر اصلی تشکیل دهنده دولت صفوی، عامل مؤثری در رفع تهدیدات علیه دولت صفوی بودند. رهبران قبایل قزلباش کسب مناصب اصلی را حق خود می‌دانستند (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۷۷: ۱۶۳). علاوه بر این، در آن شرایط، نیروهای قزلباش مطمئن‌ترین افرادی بودند که شاه صفوی در اختیار داشته و می‌توانستند در آن شرایط از آنها استفاده ببرند. با این حال چنین مستنداتی به معنی عدم حضور دیوان سالاران قوی در ساختار حکومت شاه اسماعیل نیز نمی‌باشد. چه بسا می‌توان به حضور ایرانیان در پست‌های مهم حکومت شاه اسماعیل اشاره کرد. به عنوان مثال امیرنجم‌الدین مسعود گیلانی را شاه اسماعیل در سال ششم سلطنت خویش به جای یک امیر قزلباش مقام وکیل نفس نفیس همایون بخشید (روملو، ۱۳۵۷،

ج ۲: ۱۸۹). این انتصاب معنا دار است و نشان می‌دهد شاه اسماعیل از همان ابتدا سلطنت خویش از عملکرد امرای قزلباش اندیشناک شده است.

ولی با این حال، قزلباشان با توجه به عواملی چون اوضاع داخلی و خارجی و مسائل آشکار و پنهانی که در روابط آنان با حکومت صفوی در جریان بود؛ گذشت زمان که به نفع آنان جریان داشت و منجر به گسترش نفوذ و سیطره سیاسی و نظامی آنان می‌گردید، بر امور حکومت صفوی مسلط شدند. البته مؤلفه "سلطه و نفوذ" (Rajae, 1986: 43) آنان دارای فرازونشیب خاصی بود که در ادامه به تشریح آن می‌پردازیم:

مداخله و قدرت طلبی قزلباشان: قزلباشان تا جنگ چالدران قدرت فراوانی پیدا کرده و کمابیش به مداخلات پراکنده‌ای در امور حکومتی دست می‌زدند؛ ولی بعد از شکست چالدران عملاً به مداخله دائم پرداختند. زیرا این جنگ باعث شد تا فضای سابق در روابط دو طرف ادامه پیدا نکرده، نگرش قزلباشان نسبت به شاه صفوی کم‌رنگ شده و افسانه شکست‌ناپذیری اسماعیل پایان یابد (قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ۸۳). انگیزه‌های متمایز در میان قزلباشان، پی‌آمدهای «مرکب و التقاطی و متناقضی» (امورتی، ۱۳۸۰: ۳۱۱)، بر پایه شکست چالدران (۹۲۰ ق/ ۱۵۱۴ م) و خلل در باور به الوهیت شاه و روابط آتی قزلباشان و اسماعیل را رقم زد (قبادالحسینی، همان). این "تغییر نگرش" به همراه اقداماتی که شاه اسماعیل در جهت کم‌اعتنایی از قزلباشان - از جمله تغییرات حکومتی و انتصاب‌های جدید که گرایش به عنصر دیگری را نشان می‌داد - انجام داد؛ زمینه‌ای پدید آورد تا قزلباشان با نفوذ زیادی که در تشکیلات صفوی داشتند به دخالت‌جویی عملی و پیوسته خودیافزایند. به عبارت دیگر، جنگ چالدران مقدمه‌ای جهت مداخله‌جویی مؤثر آنان در امور حکومتی بود. امری که بعد از مرگ شاه اسماعیل با شدت بیشتری دنبال گردید. وقتی که شاه تهماسب فرزند ده ساله اسماعیل به تخت نشست دور تازه‌ای از دخالت‌های قزلباشان شروع گردید. در واقع اقدامات مداخله‌آمیز آنان در این مقطع، آشکارترین عمل دخالت‌جویانه قزلباشان بود که از زمان تأسیس دولت صفوی به بعد صورت گرفت.

قزلباشان در دوره شاه طهماسب نیز همان رویه مداخله‌جویانه را ادامه دادند. قزلباشان با شدت تمام کوشیدند تا مانع از شکل‌گیری گرایش‌های مشابه پدر در شاه جدید شوند. با ترمز مکرر امرای قزلباش و جنگ‌های داخلی ناشی از آن، استقلال طلبی قبایل قزلباش و فرار برخی از آنان به عثمانی، به همراه تلاش برای عزل طهماسب به نفع برادرش سام میرزا (روملو، ۱۳۵۷، ج ۲: ۲۶۵-۲۷۳) شاه را به تلاش در تقلیل نیروی قزلباش هدایت نمود.

البته نوع عملی که از طرف قزلباشان در پیش گرفته شد دعوای داشت: از یک طرف بخاطر نفوذی که در تشکیلات داشتند و از طرف دیگر تهدیدی که آنان از سیر تحولات یک دهه گذشته احساس می کردند. لذا به مدد رخنه‌ی ریشه دار و گسترده‌ای که بر امور داشتند فرصت انتقال پادشاهی از شاه اسماعیل به شاه تهماسب را غنیمت شمرده و به دخالت مستقیم در امور حکومتی پرداختند (همان: ۲۴۰-۲۴۶). به نوعی که شاه ده ساله صفوی به طور کامل در حاشیه و انزوا قرار گرفت و بیشتر تحت تأثیر لاه‌های قزلباش خود بود (قمی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۶۵۴. روملو، همان). نیروها و قبایل مختلف قزلباش در ابتدا زمام امور را به دست گرفته و اجازه عرض اندام به شاه و جولان‌دهی عنصر دیگری را ندادند و بعد از آن که سلطه کاملی پیدا کردند، منازعات خونینی بین خودشان در گرفت و قبایل مختلف در نقاط مختلف در جهت کسب کامل قدرت به جان هم‌دیگر افتادند (روملو، ج ۲: ۲۴۵ و ۲۵۴ و ۲۶۰-۲۶۴). شدت اختلافات قزلباشان به اندازه‌ای بود که آنان به منازعه قدرت در مقابل چشم شاه پرداختند. اوضاع به این کشاکش‌ها ختم نشد. در همین زمان توطئه‌ای علیه شاه ترتیب داده شد تا وی را مسموم و از بین ببرند. همه این موارد مداخله فراوان قزلباشان را در امور نشان می‌داد.

صفویان نزدیک به ده سال گرفتار این منازعات داخلی بودند که توسط قزلباشان و در راستای قدرت طلبی و دخالت‌جویی آنان صورت گرفته بود و صدمات فراوانی به کشور زد. سرانجام شاه تهماسب موفق گردید تا حدودی زمام کار را در دست بگیرد (همان: ۲۷۳-۲۷۴). با سپری شدن این مقطع، مرحله دیگری از ماجراجویی قزلباشان در دوره شاه تهماسب آغاز شد و آن شروع شورش‌هایی بود که توسط برخی از امرای قزلباش در این دوره انجام گرفت؛ شورش ذوالفقارخان ترکمان که حکومت کلهر را در اختیار داشت. وی به قصد تصرف و تصاحب بغداد به آن شهر حمله برد. شورش دیگر توسط الامه-الامه- از قبیله تکلو صورت گرفت (روملو، ج ۲: ۳۱۱-۳۲۲-۳۲۴-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۶). این موضوع نیز شکل دیگری از اقدامات مداخله‌آمیز قزلباشان بود که برخی از آنان راساً جهت تغییرات مورد نظر خود اقدام می‌کردند. شاه تهماسب با توجه به عملکردی که امرای قزلباش مرتکب شده بودند چندان تمایلی به محوریت قرار دادن آنان در امور نداشت ولی ریشه‌دار بودن نفوذ آنان در تشکیلات صفوی و کارکرد نظامی‌گری قزلباشان و نیازی که حکومت به آنان داشت- در شرایط تهاجمات خارجی و شورش‌های داخلی- باعث شده بود تا شاه صفوی نتواند برخورد جدی با امرای قزلباش داشته باشد. از این رو در این دوره علی‌رغم این که قزلباشان عملکرد قابل قبولی در ارتباط با حاکمیت صفوی نداشتند ولی ضروریات و اقتضائاتی که وجود داشت باعث شده بود تا شاه صفوی اختیار و قدرت عمل مؤثری جهت انجام تغییرات مورد نظر نداشته باشد لذا در دوره شاه تهماسب همان رویه ادامه پیدا کرد.

در ادامه سیر عملکرد مداخله آمیز و قدرت طلبی قزلباشان در عرصه‌های سیاسی و حکومتی، دور جدیدی از تحرکات آنان بعد از مرگ شاه تهماسب صورت گرفت (منشی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۰۰-۱۰۱). دوره‌ای که از این زمان شروع شد و با قدرت نمایی و ماجراجویی قزلباشان استمرار یافت و در ماجرای به تخت نشاندن شاه عباس اوج گرفت.

بعد از مرگ شاه تهماسب صفبندی قزلباشان شروع شد. از یک طرف برخی از طوایف و قبایل و عده‌ای از سرداران نظامی به سرکردگی امرای استاجلو و از طرف دیگر قبایل دیگر نظیر روملو، تکلو، افشار و... به جان هم‌دیگر افتادند. هر یک در تلاش بودند تا شخص مورد نظر خود را به پادشاهی انتخاب نموده و مناصب اصلی را در اختیار بگیرند. در این میان بارها حریم خاندان صفوی مورد تجاوز و بی‌حرمتی قرار گرفت. سرانجام اسماعیل میرزا با حمایت و برنامه‌ریزی حسینقلی خلفا و پریخان خانم به تخت سلطنت نشست. ولی رویه اسماعیل چندان باب میل امرای قزلباش و کسانی که وی را به تخت نشاندند، نبود. از این رو توطئه‌ای برای کشتن شاه ترتیب دادند و در نهایت نیز امرای قزلباش با خوراندن معجون فلونمای آمیخته به سم به شاه اسماعیل دوم، وی را به قتل رساندند. با قتل شاه مجدداً منازعه بر سر انتخاب و انتصاب شاه جدید بالا گرفت و سرانجام همان‌طور که انتظار می‌رفت محمد میرزا پادشاه جدید با نظر و میل قزلباشان انتخاب شد (شاملو، ج ۱: ۱۰۲-۱۰۴؛ افوشته ای نطنزی: ۶۲-۶۶).

گر چه در حکمرانی شاه عباس بر قزوین (۹۹۵ق/۱۵۸۷م)، برتری قبیله استاجلو، دیگر قبایل قزلباش را به خود جلب کرد (Newman, 2009: 50)؛ اما رفتار آشتی‌ناپذیر شاه با امرایی چون قلی‌خان استاجلو (روملو، همان: ۳۴۲) و طرد حق انحصاری ریاست ایلات (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۵: ۳۵۹) که با تشکیل ارتشی ثابت از غلامان شاهی (تاورنیه، بی‌تا: ۵۸۲) فراهم آمد، چشم‌انداز سیاسی-مذهبی سیطره قزلباشان را دگرگون ساخت (منشی ترکمان، همان: ج ۱، ۱۳۵۰: ۴۰۲؛ Babayan, Ibid: 141-143).

عملکرد آنها در ارتباط با خاندان صفوی به نهایت تعدی و گستاخی رسیده بود تا جایی که به حریم خاندان صفوی مکرراً تجاوز می‌کردند؛ چندین تن از شاهزادگان صفوی را جهت تحکیم موقعیت خود و پیشبرد اهدافشان به قتل رساندند و گذشته از این به عزل و نصب شاهان مورد نظر خود پرداختند. آنان پا را از این مرحله فراتر گذاشته و به توطئه علیه شاه می‌پرداختند. حتی برخی از پادشاهان صفوی نظیر شاه اسماعیل دوم را نیز به قتل رساندند (قمی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۰۷. افوشته ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۱۴) اوضاع حکومت و دولت عملاً عرصه منازعه و رقابت جویی امرای قزلباشان شده بود. در واقع اوضاع به

گونه‌ای رقم خورده بود که تمایلات و گرایش‌های امرای قزلباش سهم اصلی در سمت و سو بخشیدن به سیر تحولات و جریان امور کشور داشت.

مرحله دوم: تحلیل عوامل تضعیف کننده قزلباشان در ساختار حکومتی صفوی

باشروع حکومت شاه عباس و اصلاحات همه جانبه‌ای که انجام داد، ساختار حکومت را از یک ساختار نامتمرکز قبیله‌ای (قزلباشی) وارد یک ساختار متمرکز نمود. وقتی این تحول در دوره شاه‌عباس انجام گرفت، ساختاری به وجود آمد که در آن همه نیروها به یک میزان دارای قدرت و نفوذ بودند. نهاد علما در جایگاه اصلی خود، دیوانیان در جایگاه خود، نظامیان (اعم از قزلباش و سایر عناصر) هم سر جای خود بودند. بر مبنای این تحول، قزلباشان در هرم قدرت، حضور عناصر دیگر را در کنار خود به ناچار پذیرفتند. بر این اساس، دو متغیر مهم در این تحول ساختاری تأثیرگذار بود:

اول. نیازها و اقتضائات زمانی: موضوعی که در عملکرد حکومت صفوی با قزلباشان باید به آن توجه نمود، تغییر نگرش و تحول ساختار نهاد حاکمیت صفویه بود. دوره دوم حکومت صفویه در زمینه ساختار سیاسی دو جریان مهم به عنوان مشخصه اصلی حکومت، در تحولات داخلی و خارجی نقش آفرین بود:

۱. اوضاع اداری-دیوانی: شرایط و نیازهایی که صفویان قبل و بعد از تشکیل دولت داشتند با هم متفاوت بود. آنان پیش از تشکیل حکومت به ضرورت شرایطی که با آن مواجه بودند به یک نیروی جنگی و عنصر رزمندگی احتیاج داشتند تا در راستای تحقق اهداف و برنامه‌هایی که متناسب با وضعیت انقلابی در پیش داشتند آنان را در برابر گروه‌های مختلف سیاسی و نظامی یاری داده و پشتیبانی نماید. موفقیت در این مرحله نیز تنها با تحولات نظامی میسر بود. بنابراین اولویت اصلی نهضت و طریقت صفوی در این حوزه قرار داشت. در چنین شرایطی بود که گروه‌های مختلف قزلباش با پاسخگویی به این نیاز راهبردی، موفق شدند صفویان را در پیشبرد حرکت خود یاری داده و طریقت و نهضت را به مرحله تشکیل دولت نزدیک سازند و در نهایت نیز همین امر با پشتیبانی کامل قزلباشان میسر گردید (سومر، ۱۳۷۱: ۲۳-۳۸). بعد از تشکیل دولت نیز به جهت مواجهه صفویان با گردن‌کشان و مدعیان متعدد محلی و منطقه‌ای، قزلباشان توانستند متناسب با این وضع به نیاز اصلی صفویان پاسخ داده و حاکمیت آنان را مستقر سازند (همان: ۳۲ و ۳۳)؛ ولی با استقرار حکومت صفوی، طبیعی بود که اوضاع به شکل دیگری جریان پیدا کند. با تداوم و تثبیت حاکمیت صفوی، نیازها و شرایط جدید پدید آمد و به وجود آمدن چنین امری نیز طبیعی و در عین حال لازمه حکومت‌داری بود. آنان در مرحله تثبیت و اقتدار حکومت قرار داشتند و متناسب با این وضع نیز نیازها و اولویت‌های دیگری جایگزین،

احتیاجات قبلی می‌شد. در هر صورت این فضای جدید حکومت صفوی هم در ارتباط با اوضاع داخلی و هم خارجی بود.

در داخل با فروکش کردن منازعات سیاسی و درگیری‌های نظامی، ضروری بود تا هر چه سریع‌تر دستگاه‌های اداری و سیاسی و تشکیلات دیوانی راه‌اندازی شود. زیرا صفویان با مسئله اساسی و کلیدی "اداره کشور" روبه‌رو بودند و ساماندهی اوضاع تشکیلات دربار مرکزی، ایالات و نواحی مختلف ضرورت داشت. تا پیش از این چندان فرصتی جهت سازماندهی سیاسی و اداری به‌وجود نیامده بود (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۴۳). در همین راستا بخش‌های مختلف ارضی، مالیاتی، ارتباطی، عمرانی، کشاورزی و غیره در کشور وجود داشتند که باید آنها سازماندهی و مدیریت می‌شدند. به ویژه نابسامانی‌ها و ناپایداری‌هایی که از مدت‌ها قبل در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به وجود آمده بود بر اهمیت و ضرورت آن می‌افزود (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۳۲-۳۸). لذا حرکت در جهت تأمین نیازهای جدید از اولویت‌های اصلی و راهبردی دستگاه صفوی قرار گرفت. علاوه بر این صفویان از یک طرف وارث نظام دیوانی حکومت‌های قبل بوده و از طرف دیگر با موضوع ادغام عناصر جدید شکل گرفته در تشکیلات روبرو بودند (مینورسکی، همان: ۲۸). از این رو آنان به افراد و عناصری نیاز داشتند تا بتوانند متناسب با این شرایط توان پاسخگویی و حل این مسائل را داشته باشد. افرادی که تخصص، تجارب و آگاهی‌های سودمندی در زمینه حکومت‌داری و مشی مملکت‌داری داشته باشند. با توجه به آن چه که پیرامون قزلباشان به عنوان نظامیان نخبه ترکمن (همان: ۱۲) گفته شد، مشخصه و کارکرد اصلی آنان حوزه‌هایی غیر از این موارد بود. آنان در مسائلی تخصص و تجربه داشتند که هیچ‌سختی با نیاز فعلی و ضروری دولت صفوی نداشت. عملکرد مداخله‌آمیز آنان باعث شد تا حاکمیت به‌صورت هدفمند و جدی‌تر در جهت کاستن از موقعیت آنان به نفع عنصر دیگری اقدام کند. این نیروی جدیدی که حاکمیت صفوی جهت برآورده ساختن نیاز اصلی خود به آن گرایش پیدا کرد عمدتاً ایرانیانی بودند که این توانمندی را داشته و صاحب میراث کهنی از مهارت‌های تخصصی با کارکرد دیوانی بودند که دستگاه‌های سیاسی پیشین نیز همین وظیفه و مسئولیت را در اختیار داشتند و با عنوان اهل قلم شناخته می‌شدند (مینورسکی: همان). از این رو آنان کم‌کم قدرت گرفته و در مناصب مختلف قرار گرفتند. تمایل و گرایش پادشاهان صفوی نیز به چنین افراد متخصص و کارورزیده‌ای بود. البته این به معنای زوال و حذف قزلباشان از صحنه امور حکومتی نیست. بحران قزلباش‌ها را نباید از دوره شاه عباس و با اقدامات وی در جهت تضعیف آنان دنبال کرد. بلکه این امر به دوره شاه طهماسب و حتی شاه اسماعیل اول و سیاست‌های حمایتی آنان از نیروی سوم برمی‌گردد (متی، ۱۳۹۳: ۸۷).

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره داشت اینست که در این زمان، بعد از پیروزی نهضت، کشور به یک فضای آرامی نیاز داشت تا با توجه به ثبات و پایداری اوضاع، به ساماندهی امورات مختلف کشور بپردازند. این امر توسط امرای قزلباشی که هنوز در حال و هوای انقلاب و شور مبارزه بودند میسر نبود. بلکه به گروه‌هایی نیاز بود تا با روحیه مدیریتی و مشی حکومت‌مداری در آن مقطع که لازمه آن اعتدال و تخصص بود به ساماندهی اوضاع کشور بپردازند (Stewart, 1998: 38). پادشاهان نخستین صفوی مترصد این امر بودند تا به تدریج عناصر دیگری را جایگزین سازند. ورود و قدرت‌گیری عناصر کارورزیده و دیوانسالار ایرانی - عناصر غیر قزلباش - با شدت و ضعف و به تدریج در حال انجام بود. هر چه بر حجم ورود این نیروها افزوده می‌شد جایگاه و موقعیت قزلباشان کاسته می‌گردید؛ ولی به لحاظ نظامی همچنان قزلباشان قدرت بلامنزعه‌ای داشتند تا اینکه با قدرت‌گیری شاه‌عباس وی به جایگاه نظامی آنان حمله برد و نیروی دیگری را جایگزین آنان ساخت. در واقع شاه‌عباس از قدرت و نفوذ زیاد قزلباش‌ها ناراحت بود قزلباش‌ها مناصب مهم درباری را نیز زیر نفوذ خود داشتند. مهم‌ترین منصب نظامی که در اختیار قزلباش‌ها بود منصب قورچی باشی بود، شاه‌عباس در برابر این منصب، منصب قوللر آفاسی را ایجاد نمود و آن را «با قورچی باشی هم‌چشم فرمودند و رفته‌رفته شوکت او ازدیاد پذیرفت» (نصیری، ۱۳۷۲: ۱۶) ایجاد سپاه قوللرها ضربه مهلکی بر قزلباشان بود و از این اقدام شاه‌عباس به یک انقلاب اجتماعی تعبیر کرده‌اند. (نویسی، ۱۳۸۶: ۴۷) انقلابی که در پی آن تغییراتی در بافت جمعیتی و اجتماعی دربار صفویان ایجاد شد و گروهی تأثیرگذار پدید آمدند (همان). البته چنانچه قبلاً نیز اشاره شد زوال قزلباشان را نباید از دوره شاه‌عباس بلکه به دوران قبل‌تر دوره شاه طهماسب و شاه اسماعیل اول - باز می‌گردد. از همان دوران است که غلامان بر قزلباشان ترجیح داده می‌شوند و نقطه شروع زوال را حتی می‌بایست به قبل از جنگ چالدران رسانید (متی، ۱۳۹۳: ۸۹).

نکته قابل تأمل دیگر آن است که زمانی که بحث از رقابت‌های درباری صفویان می‌شود، اذهان به سوی رقابت ترک و تاجیک می‌رود. همین مسئله سبب شده تا کمتر محقق به تحقیقی جامع پیرامون رقابت‌های گرجی‌ها با جناح ائتلافی ترک و تاجیک بپردازد.

نوع جدید رقابت که در دربار شاه صفی شکل گرفته بود وریشه‌های آن به دوران شاه‌عباس برمی‌گشت نتیجه‌اش برتری مطلق جناح گرجی‌ها بود. ورود آنها به عرصه تشکیلاتی صفویان و سپس عرصه رقابتی آن، راهکاری هوشیارانه از سوی شاه‌عباس اول بود که مقدمات آنرا شاه طهماسب فراهم کرده بود. زمان شاه صفی نیز زمان تقابل جدی آنها با عناصر قدیمی بود. قطعاً عناصر قدیمی (ترک و

تاجیک) شاهان صفوی را عامل تضعیف موقعیت خود می‌دانستند و این مسئله می‌توانست پای شاه را به رقابت‌های آنها باز کند.

گرچه‌ها به سبب آنکه تشکیلاتشان به صورت قبیله‌ای نبود و همچنین موجب آنها از سوی شاه پرداخت می‌شد، وابستگی به شخص دیگری غیر از شاه نداشتند و در واقع آنها غلامان حلقه به گوش شاه بودند. این قضیه در مورد قزلباش‌ها صدق نمی‌کند؛ آنها هم رؤسای قبیله‌ای داشتند و هم آنکه مواجیشان توسط این رؤسا پرداخت می‌شد، پس ارادت آنها به شاه در درجه دوم قرار می‌گرفت. کما اینکه بارها در تاریخ صفویان رخ داده است که قزلباش‌ها به سبب تعلقات قبیله‌ای برای حاکمیت شاهان صفوی دردسر ایجاد کرده بودند. پس در چنین شرایطی مسلم است که اگر رقابتی رخ دهد، شاه حامی جناح حلقه به گوش خود خواهد بود. این حمایت می‌توانست برای شاه خطراتی را به همراه داشته باشد و احتمالاً موجبات عزل خود را توسط مخالفان خود هموار سازد.

این نکته مهم را نیز باید خاطر نشان نمود که قزلباشان هم در دوره اصلاحات شاه عباس وهم در دوره پس از آن همچنان در ساختار حکومت صفویه جزو ارکان اصلی قدرت بودند. به عنوان مثال در دوره شاه سلیمان صفوی، رئیس کل قزلباشان از مواج هنگفتی برخوردار بودستون فقرات قشون صفوی محسوب می‌شدند و دید آنان نسبت به شاه، همچنان جنبه تقدس را دارا بود (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۲۵۴-۲۵۳).

لذا مسئله را می‌بایست بر مبنای رابطه حاکمیت و نخبگان تحلیل و تبیین نمود. در واقع تضاد میان نخبگان (جنگ قدرت و ثروت) مانع از این می‌شد که آنها بتوانند متحد عمل کنند. در دوره دوم نخبگانی وارد ساختار حکومت گردیدند که با وجود حضور در دوره اول حکومت صفویه نتوانسته بودند جایگاه خود را تثبیت کنند. زیرا در مقابل قزلباشان موقعیت چندانی نداشتند؛ اما در دوره دوم این مقوله به گونه‌ای دیگر رقم خورد. هم دیوان‌سالاری ایرانی احیاء و تثبیت گردید و هم عناصر رقیب قزلباشی جایگاه خویش را یافت.

۲. روابط و سیاست خارجی: موضوع دیگری که در این ارتباط باید به آن توجه داشت و در پدید آمدن شرایط و نیازهای جدید مؤثر می‌باشد، مربوط به مناسبات خارجی است. از همان ابتدای دوره صفویه و متأثر از شرایط جهانی، یکی از مسائل مهمی که حکومت با آن مواجه بود شکل‌گیری روابط و مناسبات خارجی با دول اروپایی بود. نمایندگان این دولت‌ها با انگیزه‌های مختلف - تجاری، مذهبی، سیاسی و غیره - روابطی را با صفویان شروع کردند. رابطه و تعامل به صورت دائم و پیوسته با عنصر خارجی یک امر جدیدی بود که تا پیش از آن در حکومت‌های پیشین ایران با این مشخصه وجود

نداشت. پیش از حکومت صفویان روابطی که با اروپائیان وجود داشت به صورت محدود، مقطعی و موردی بود؛ ولی در دوره صفوی گروه‌های مختلف اروپایی از دولت‌های مختلف آنجا به تدریج روابط گسترده‌ای را شروع کردند. رویه‌های که آنان در ارتباط با صفویان در پیش گرفته بودند و آنچه که لازمه روابط و سیاست خارجی است-به خصوص در تعامل با دولت عثمانی- دولت صفوی را ناگزیر می‌ساخت تا به اقدام متقابل دست زده و متناسب با آن شرایط جهت‌گیری نماید. موضوعاتی نظیر رد و بدل کردن سفرا و نمایندگان، تنظیم و عقد معاهدات و قراردادهای، انجام مذاکرات و رایزنی‌ها و در مجموع توسعه و مدیریت روابط دیپلماتیکی که در حوزه‌های مختلف سیاسی و تجاری جریان پیدا کرده بود، فضای جدید به وجود آورده بود که تبحر و سررشتگی خاصی اقتضاء می‌کرد که از رویه‌های خشک و خشن نظامی عناصر جنگ طلب به دور بود (Cook, 2006: 47-49). این تغییر رویه حکومت صفویه در سیاست خارجی بعد از صلح ذهاب (۱۰۴۹ق) به خوبی قابل درک است. مهم‌ترین پیامد این صلح، فرایند انحطاط و زوال قزلباشان بود که به طور سنتی هسته اصلی نیروی جنگی ایران را تشکیل می‌دادند. منابع عصر صفوی روایت می‌کنند که چگونه وزیر اعظم صفویان میرزا محمد سارو تقی (۱۰۴۴-۱۰۵۵ق/۱۶۳۴-۱۶۴۵م) در تلاشی آگاهانه جهت تحلیل نیروی قزلباشان از پرداختن مطالب به آنان خودداری کرد (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۹۵-۹۷). نتیجه این اقدام سریع‌آشکار شد. عده‌ای از قزلباشان که موجب نگرفته بودند در جنگی که مقابل بغداد روی داده بود قشون ایران را ترک کردند (شاردن، ج ۳: ۲۲). طبیعتاً نقشه‌های جنگی جدید با این استراتژی، هم‌خوانی نداشت. محمد سارو تقی روابط تنگاتنگی با درون قصر سلطنتی، به‌ویژه با خواجگان و زنان حرم‌سرا برقرار کرده بود. این دو گروه خودشان در پیشاپیش جنبش ضد قزلباش قرار داشتند و نقش آنها را در تحلیل نیروی قزلباشان نمی‌توان نادیده گرفت. علاوه بر این، برخی از شواهد موجود دلالت می‌کند که درگاه هسته گروه صلح طلب را در میان نخبگان حاکم عصر صفوی تشکیل داده بود. در سال ۱۰۳۸ق/۱۶۲۹م، سال جلوس شاه صفی، جده بزرگ شاه در مجلس مشورتی دربار شرکت کرد تا ناخشنودی شدید خود را از شروع جنگ با عثمانی ابراز دارد (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۳). شاردن فرانسوی هم در دهه ۱۶۶۰م جوّ غیر نظامی ایران را ناشی از مداخله خواجگان و زنان حرم‌سرا در امور مملکتی می‌داند (شاردن، ج ۳: ۵۸-۵۹). سانسون هم‌وطن او مدتی بعد گزارش می‌کند که خواجگان قصر سلطنتی، مخالف فروپاشی قدرت عثمانی بودند (سانسون، ۱۳۴۶: ۳۵).

از این رو حکومت صفوی ناگزیر بود همسو با این وضع و در راستای پاسخگویی به نیازها رو به عناصر دیگری بیاورد و قزلباشان به تدریج به حاشیه رفتند و جایگاه آنان به نفع عناصر رقیب تضعیف

شد. این موضوع از آن جهت مورد توجه قرار گرفت که روابط با اروپائیان سراسر دوره صفوی را در بر گرفته بود و سیاست‌هایی که در این رابطه توسط حکومت اعمال می‌شد از مهم‌ترین و کلیدی‌تری موضوعات دوره صفوی بود.

دوم، وضع دینی-مذهبی: شیوخ صفوی و گروه‌های قزلباش تا پیش از تشکیل دولت به لحاظ اعتقادی، نوعی همراهی و هم‌سوئی با هم‌دیگر داشتند. ولی بعد از تشکیل دولت و با توجه به رسمیت‌یافتن مذهب شیعه، مجموعه حاکمیت صفوی قادر نبودند با همان شور و حال جنگ طلبانه و عقاید افراطی و احساسی قزلباشان که از اساس فقهی و عقلی منطقی و مستدلی نیز برخوردار نبود در آن شرایط مذهبی داخلی و خارجی ادامه حیات دهند. بلکه ضرورت داشت تا مذهب شیعه که در آن دوره رسمی شده بود به شکلی علمی و فقهی با رویکردی استنادی و استدلالی توسط متخصصین مرتبط در جامعه بسط و توسعه پیدا کند (Newman, 1993:68). اصولاً آن نوع تشیع فقهاتی که علما ترویج می‌کردند، با روح اعتقادات قزلباشان در تضاد بود و همین امر مشکلات زیادی را برای هر دو طرف ایجاد می‌کرد. امیران و حاکمان ولایات با این‌که در بسیاری از موارد باید از صدر ولایت خود اطاعت می‌کردند، عملاً از همکاری با آنان سرباز می‌زدند (رهربرن، ۱۳۴۹: ۱۰۸). امیر محمد یوسف صدر خراسان در سال ۹۲۷ ق. به دست امیرخان موصول حاکم قزلباش خراسان به قتل رسید (احسن التواریخ، ج ۲: ۲۲۷ و امیر محمود خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۰۷)

صفویان می‌بایست هم در داخل مذهب شیعی را گسترش می‌دادند و هم در برابر عثمانیان. ضروری بود تا بر بار علمی و فقهی مذهب شیعه افزوده و نیازهای در باب منابع، کتب و رساله‌های مورد نیاز جامعه را تأمین کنند. آنچه که مسلم بود اینکه، عنصر قزلباش نمی‌توانست نیازهای مذهبی جامعه و حاکمیت را پاسخگو باشد در آن شرایط بود که عنصر علما و فقهای شیعی - با توجه به شرایطی که مهیا شده بود - توانستند در جامعه و بین حاکمیت جا باز بکنند و به تدریج بر دامنه قدرت و تأثیرگذاری آنان افزوده شد. در مقابل هر اندازه که آنان در جامعه نفوذ پیدا می‌کردند موقعیت قزلباشان از این جنبه نیز کاسته می‌شد. بدین ترتیب علما با شاه بر موضوعی واحد به اشتراک منافع رسیدند. از یک سو در شرایطی که نگرش‌های افراطی قزلباش‌ها بروز جنبش‌های مذهبی - سیاسی را ناگزیر ساخته و حکومت مرکزی را با چالشی پایدار مواجه می‌ساخت، شاه خصومت مجتهدان با عقاید افراطی قزلباشان را - که مانعی در تغییر و نهادینگی تشیع امامیه در عوام جامعه بود (Babayan, Ibid:151) - دستاویزی بر سرکوبی آنها نمود (Ibid:154). جریانی که اگر در عرصه سیاسی تضمینی بر قدرت متمرکز شاه بود در زمینه اجتماعی نیز بستری برای علما فراهم آورد تا در افول نظریه تقدس پادشاهی و شکست

طریقت صفوی، عملاً مسیر شریعت از طریقت را متمایز سازند (رویمر، ۱۳۸۵: ۴۵۰). همراهی سلاطین پس از شاه عباس با علما-به بهای تضعیف قزلباشان- را می‌توان در راستای سیاست شاه برای کسب مشروعیتی جدید دانست.

نتیجه گیری:

خدماتی که توسط گروه‌های قزلباش از ابتدا نسبت به تشکیلات صفویه صورت گرفت در زنده نگه داشتن و تقویت طریقت، تحکیم نهضت و تبدیل آن به دولت سهم اساسی داشت. آنان بودند که در مراحل مختلف پیش از تشکیل دولت همه گونه همکاری و همراهی نشان دادند. به ویژه در دوره سرنوشت‌ساز بعد از شیخ علی- جنید، حیدر و اسماعیل- نقش آنان بسیار برجسته بود. هواداری و حمایت آنان از دو مشخصه اصلی برخوردار بود: اول، حمایت‌های مادی، پشتیبانی معنوی، حضور فیزیکی و نظامی در عرصه‌های عملی سیاسی و نظامی و... مواردی بودند که نقش آنان را در همه مسائل مورد نیاز نهضت برجسته نشان می‌دهد. مشخصه دوم این بود که قزلباشان هواداری و حمایت دائمی و پایداری نسبت به تشکیلات صفوی در پیش گرفتند. در واقع آنان حضور با ثباتی- نه مقطعی و موقتی- در حرکت نهضت داشتند. این دو مشخصه باعث شد حرکت در قالب یک فرآیند منظم مرحله به مرحله پیش رود و تشکیلات صفوی در قالب یک فرآیند از "طریقت" تبدیل به "نهضت" شده و نهضت نیز در نهایت به تشکیل "دولت" و استقرار نهایی صفویان منتهی گردد.

تحلیل عملکرد آنان بعد از تأسیس حکومت صفوی بسیار مهم است. حضور مؤثر قزلباشان در بدنه دولت باعث شد تا به نوعی نفوذ و سیطره بر امور گوناگون پیدا کنند. به دنبال نفوذ و قدرت به دست آمده، آنان به عملکرد مداخله‌آمیز و ماجراجویانه در حوزه‌های مختلف دست زدند. نهایت این مداخلات مکرر منجر به رفتارهای گستاخانه نسبت به خاندان حاکم و سلب اختیار از آنان بود. ادامه این وضعیت برای حاکمیت صفویان یک هشدار بود. امری که قبل از جلوس شاه عباس اول، صفویان را به سمت سقوط سوق می‌داد. شاه عباس با درک این واقعیت در پی تعدیل و سازماندهی جایگاه آنان برآمد. مهم‌ترین راه‌کارش تقسیم وظایف بین نخبگان و عناصر قدرت - به تعبیر بهتر، گردش نخبگان- بود. یکی از راه‌های کاهش نفوذ آنها دادن بخشی از اختیاراتشان به گروهی دیگر بود، گروهی که وابسته به شخص شاه باشند نه سران قبیله‌ای.

براین اساس به موازات حرکت سلسله از استقرار به تثبیت و نیز توأم با فزون‌خواهی قزلباشان، سلاطین صفوی برآن شدند تا ضمن چرخشی آرام به سمت عناصرحمایتی دیگر، هدفی مهم‌تر یعنی تعدیل و نه حذف قزلباشان را دنبال نمایند. جریانی که خاصه از قدرت‌گیری شاه عباس اول رو به اوج نهاده و بستری فراهم آورد تا هم بنا به مقتضیات حکومتی و هم فراست قزلباشان، به حضور قزلباشان در صحنه‌های غیر سیاسی‌عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی‌بیانجامد. هرچند این به معنای حذف آنان از ساختار قدرت نبود. پیامد این تغییر رویه آن بود که حکومت به عناصر حمایتی غیر از قزلباش نیز گرایش پیدا کرد که قادر به تأمین و تسهیل نیازهایش براساس مقتضیات زمانه باشد. از طرف دیگر قزلباشان نیز به رغم کم رنگ شدن حضورشان در عرصه قدرت سیاسی، در سایر زمینه‌های حکومتی مانند اقتصاد، هنر و... فعالیت نمایند.

نکته آخر اینکه، قزلباشان بر خلاف نظریه مشهور نادرست - مبنی بر آنکه پس از اصلاحات شاه عباس دچار ضعف و از ساختار حکومت کنار گذاشته شدند - تا پایان حکومت صفویه بر سریر قدرت بودند و ستون فقرات دولت صفویه محسوب می‌شدند. اثبات این امر، حضور فعال و مؤثر آنان در سپاه نادرشاه و پیروزی‌های درخشان آنان در سپاه وی، مهم‌تر از آن تشکیل دولت قاجار که از قبایل قزلباش محسوب می‌شدند.

منابع

- ابن بزاز اردبیلی، (۱۳۷۶ ش)، صفوه الصفا، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی، تهران، انتشارات زریاب، ج ۲.
- الحسینی قمی قاضی شرف الدین (۱۳۵۹ ش)، خلاصه التواریخ، ج ۱، تصحیح احسان اشراقی، تهران؛ انتشارات دانشگاه تهران.
- افوشته‌ای نطنزی محمود بن هدایت، نقاوه الاثار، به اهتمام احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ ش
- امورتی، ب.س (۱۳۸۰) تاریخ ایران دوره صفویان (کمبریج)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.
- بدلیسی شرف خان، (۱۳۷۴ ش)، شرف نامه، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- بهار محمدتقی، (۱۳۶۹ ش)، سبک شناسی یا تاریخ تطور نشر فارسی، تهران، نشر امیرکبیر.
- بویل، جی.آ (گردآورنده)، تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلیخانی، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران؛ ۱۳۶۶ ش.
- پیرزاده زاهدی، شیخ ابدال (۱۳۴۴ ش)، سلسله النسب صفویه، تهران، چاپخانه ایرانشهر.
- تاریخ عالم آرای صفوی، مولف ناشناس، (۱۳۶۳ ش)، به کوشش یدالله شکری، ج ۲، تهران؛ انتشارات اطلاعات.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۳)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمیدشیرانی، تهران، نیلوفر.
- جهانگشای خاقان، (۱۴۰۶ ق)، مولف ناشناس، اسلام آباد؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حسینی استرآبادی سیدمرتضی، (۱۳۶۴ ش)، از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)، به اهتمام احسان اشراقی، تهران؛ انتشارات علمی.
- حسینی جنابادی، میرزا حسن (۱۳۷۸ ش)، روضه الصفویه، به کوشش طباطبائی مجد، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- خواجگی اصفهانی، محمد بن معصوم، (۱۳۶۸)، خلاصه السیر، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعات علمی

- خواندامیر، امیر محمود، (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: گستره
- خواندمیر غیاث الدین (۱۳۵۳ش)، حبیب السیر، ج ۴، ج ۲، تهران: کتابفروشی خیام.
- خنجی فضل الله روزبهان، (۱۳۸۰ش)، تاریخ عالم آرای امینی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، انتشارات خانواده.
- روملو حسن بیگ، (۱۳۵۷ش)، احسن التواریخ، ج ۱ و ۲، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات بابک.
- رویمر هانس روبرت، (۱۳۸۵ش)، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذراهنچی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- رهربرن، کلاوس میثائیل (۱۳۴۹)، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- سانسون، مارتین، (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون، تهران، انتشارات ابن سینا
- سرور غلام، (۱۳۷۴ش)، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سومر، فاروق (۱۳۷۱ش)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، تهران، نشر گستره.
- سیوری راجر، (۱۳۸۲ش)، تحقیقاتی در باب صفویان، ترجمه عباسقلی غفاری فرد- محمدباقر آرام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شاردن، ژان، (۱۳۴۵)، سیاحت نامه شاردن، (ج ۸-۲) ترجمه محمد عباسی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- شاملو ولی قلی بن داوودقلی، (۱۳۷۱ش)، قصص الخاقانی، ج ۱، تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران: سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیرازی عبدی بیگ، (۱۳۶۹ش)، تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشرنی.
- صفت گل منصور، (۱۳۸۱ش)، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ج ۱، تهران: موسسه رسا.
- صفویان، (۱۳۸۰ش)، جمعی از نویسندگان، تهران، انتشارات مولی

- الحسینی، خورشاه بن قباد، (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح و تحشیه، توضیح و اضافات محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قزوینی یحیی، (۱۳۶۳ش)، لب التواریخ، به خط باقر نیرومند و سفارش ضیاء الدین محیط، تهران، بنیاد گویا
- قمی، قاضی احمد، (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ج ۲ غفاری کاشانی قاضی احمد بن محمد، (۱۳۴۲ش)، تاریخ جهان آراء، تهران، کتابفروشی حافظ.
- فلسفی نصرالله، (۱۳۶۹ش)، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات علمی.
- لمبتون آن، (۱۳۷۲ش)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشرنی متی، رودلف، پی، (۱۳۹۳)، ایران در بحران؛ ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
- مزاوی میشل، (۱۳۶۳ش)، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران؛ نشر ستوده.
- منشی اسکندریگ، (۱۳۷۷ش)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران؛ دنیای کتاب
- منجم ملا جلال الدین، (۱۳۶۱ش)، تاریخ عباسی، (روزنامه ملاجلال)، به کوشش سیفالله وحیدنیا، تهران؛ انتشارات وحید.
- میرزا سمیعا، (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، امیرکبیر.
- مینورسکی، (۱۳۶۸)، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، امیرکبیر.
- کاملالشیبی مصطفی، (۱۳۵۹ش)، تصوف و تشیع تا سده‌ی دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰) سفرنامه کمپفر به ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
- نصیری، محمد بن ابراهیم بن زین العابدین (۱۳۷۲)، دستور شهریاران، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- هینس والتر، (۱۳۶۲ش)، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- واله اصفهانی محمدیوسف (۱۳۷۲ش)، خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران؛ بنیاد موقوفات محمود افشار.
- یاشار اجاق، احمد (۱۳۸۵) از عصیان باباییان تا قزلباش‌گری؛ نگاهی به تاریخ و رشد علویان در آناتولی، ترجمه شهاب ولی، مجله تاریخ اسلام، شماره ۲۷.

- Aubin, Jean(1970) "La politique religieuse des Safavides "in : *Le shî'isme imâmite. Colloque de Strasbourg*) 6-9 mai 196. Organisé par Robert BRUNSCHVIG & Toufic FAHD). Paris, PUF, PP: 235-244.
- Babayan, Kathrin(1994) *The Safavid Synthesis: From Qizilbash Islam to Imamite Shiism, Iranian Studies, Religion and Society in Islamic Iran during the Pre- Modern Era*, PP: 135-161.
- Bonner, Michael. "Jihad in Islam History, Doctrines and Practice". Princeton University press. 2006.
- Cook, M.A., "Population pressure in Rural Anatolia, 1450-1600". Oxford, 1972.
- Gibb, H.A.R. "The heritage of Islam in the modern world, II", *International Journal of Middle East Studies*, vol. I. No 3, 1970.
- Nasr, H. "Religion in Safavid Persia". *Iranian Studies*, VII. 1974.
- Newman, Andrew(1993) *The Myth of the Clerical Migration to Safavid Iran: Arab Shiite Opposition to Ali al-Karaki and Safavid Shiism*, *Die Welt des Islam. New Series*, Vol. 33, Issue 1, Apr, PP: 66-112.
- P. Mitchell, Colin(2009) *The Practice of Politics in Safavid Iran: Power, Religion and Rhetoric*, London, New York.
- Rajaei, Farhang. "Islam Ideal and Political Reality". *Journal of Islamic Social Sciences*, vol. 3, No 2, 1986.
- Stewart, D.J. "Notes on the Migration of Ameli Scholars to Safavid Iran". *Journal of Near Eastern Studies*, Vol 55, 1998.
- Savory, Roger(1964) *Some Notes on the Provincial Administration of the Early Safavid Empire*, *Bulletin of the*

*school of oriental and African Studies, University of London,
Vol.27, No.1, PP:114-128.*